

خانه
روای
مکتوب

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی
۹/۸۵۱

۱۳



تذکره سید نوش

۵
۳۲
۷۵

۱۶۴۲۷

۹۸۶



بسم الله الرحمن الرحيم

سخن جان است و دیگر لعل جان را من بشود اگر مر خط جان تازه خوابی سخن بشود
بعد حمد سخن از منی که خلقت انسانی بشرافت اختیار نطق اشرف مخلوقات
ساخته دلت بنی امیه که از شش نوک قلم عاقل که در پیش القمر بر دشته
قصیر **قصیر** در شرح و توضیح است که قدیم است و لایزال است زیرا که کلام
از جمله صفات سنی الهی است و صفات قدیم و لایزال است و صفات
با که قدیم و لایزال است و صفات قدیم و لایزال است و صفات
کلمه و سخن در معنی افاده و استند بر کلام موردی یا موردی از نظم از شعر یا از

فهم

و از این است **نور** بود معنی روشن بینی و خوب است که روشن شود
کوه صدق این دعوی صریح بر حسب بسم الله الرحمن الرحیم که در بیان طهارت
از آبی خواست و دست بردن جلالی چشمان خود و زایل نمودن غشا
حکما خوب که در بدن آدمی بجای یک سار است **نور** خیر نفس است و داور است
که عقل در او را که ان عاقل و عاقل اول حسن نفس که فی لفظ خیر است و اول
اختلاف از حد بعد بر و طیاران برستم و صحت بدان مطلع میگردد و دوم معنی کلام
موردی که گوی بر اینست که در فصاحت و بلاغت و لطافت فکر است که یک
می باشد که موجب یادگار و زندگانی نام میگرد و سخن بخان نیست آن از حد و مقدار
و بلند از حدی موردی و صاحب خا طهوری و در بیان چنان مطلق آدمی است
پس آدمی را که سخن در است نسبت به نوری که نام با صبا علیه السلام از بی واقع
است و در حد و مرجع این بر و طیار علیه است و نوری حاصل و عالم نسبت است

چنانچه در دعوی نوری و سخن اسرار فرمایند و پس در نفس صفت که با بر سر
آورد و پیش از این صفت بود و در احوال و در تمام احوال این عالم و در تمام
خالی از قیود کلی و صفت تمام خواهد بود و پوشیده ماند که در اینست و تالیف و ترتیب
نزد آنکه در اینست و در تمام احوال و در تمام احوال و در تمام احوال و در تمام احوال
اگر نوازش و در تمام احوال و در تمام احوال و در تمام احوال و در تمام احوال
این نوازش و در تمام احوال و در تمام احوال و در تمام احوال و در تمام احوال
بر در سخن و نفس نویسی که در این لفظی برادر و در هر چه است و طبیعت و طلال
نیز باشد و در تمام احوال و در تمام احوال و در تمام احوال و در تمام احوال
تازه با مان بسیار است و در تمام احوال و در تمام احوال و در تمام احوال و در تمام احوال
احوال و در تمام احوال و در تمام احوال و در تمام احوال و در تمام احوال و در تمام احوال
از تمام احوال و در تمام احوال و در تمام احوال و در تمام احوال و در تمام احوال و در تمام احوال

سوی

[illegible]

۴۹

چون بخت نشن آمد : سرم کسر کردم که دروخت بخت نشن آمد **مفت می**
 صاحب دیوان مختصر البخت و زمان کجهاں بپناه بند و سال تو بیج جا
 رفته ای که دروخت مطلع دارد **مطلع** معلّم امّان و دول بند بر شیم **ما** چون
 جابجایان بزم و جاموشیم **ما** و در بخت اوم جان و بخت **میت** بخت
 صبح و بخت و کس طاف با قدم در میان تو طلعت جود آهیم **نور** کجاست
 صورتی و معنوی متار و موی محمد سعید با جود و کلام اخلاق کل **بصیر**
 و افغان **بخت** بخت ترغش و تحصیل علم مقول و مقول **کس** بخت قابل کز
 سست و افغانش بخت در کس علم و دخی و افغان و افغان **مصرف** بخت
 کما که حاجب صفای دین و جود و بخت طبع بخت کسر نری بردار و دوا و خوش حال
 و نازک بندی **بخت** بخت مطلع بخت بخت **مطلع** بخت بخت ام **چون** بخت
 که بخت نماند و کما که بخت بخت نماند **بخت** بخت بخت بخت

[illegible]

و از غیب صاحب **لکنت** و از دامن جوهر بویانی و در دامن لکنت ایام خوش میرو
 و سخنان حکما که میگوید خود خوانده و دامن برید است سبوی بزرگ در پای تازه در می آید
 می آید است که ای باران فکر و در دامن سبوی تصادف در قریب تصدیق است ممکن شود
 بجهت بران گفته و نشسته و در می آید شهاب که و معنی تازه یافته و دامن سودا که بزرگ
 مرده گفته **شعوی** بودی چون دامن دریا میسر کف خاک که فشانند بر سر
 بیابانی از سر درستی و رسانای که کرد و شعی بر صاحب از خطا و حقیقت
 سخن بران گفته ایران محبت داشته و در معراج از صاحب غیبی لعین و برسد ان
 و بر و پیش و معنی بکارده گفته غیبی لعین خود و برسد انبره از صاحب و در معراج
 بعد و کجای که وقت از خطا و فکشتند از غافله های بی در پی بخود
 یا برش کنم باز هم جبران بخت خود که بیدار شستم خاک ری سر زاری میزنند و شعی
 نموده سستی جنب بر زده و طاعتش که جبران بی که گوید طفل در می شقی خود که

از نهاد خالق به طرباب نوبت چون چرخ در چرخ و تاب نوبت به سر کش
است به نام شراب نشسته بختی چنین باوید از عدل از شراب نوبت چو کلاه
که کم از شوخ و میاز خوشگ کردی چون نافه و جانانه باز خرم در انتظار چو شکی
اوست نمی برد و چو سر را زدن چشمت دانه گشت خون از درون خزان به چشم
زنی خوش بخت چون بخت گشت ششم از قدم در سیون غم می که کرده ام با
گشت ششم به خوش صدای ششم **دری** به حقیقت که ای او که ای ششم
گشت اوین رسیده به کیفی سخت دلان به شمری که گشت آگاه این سخن است
ایشی که در گشت **دری** گشت است او خوشگاه این سخن گشته به سر زار و خوش
که از دست از دامن سخن که تو زدی سرور و اقمی به سر زار و خوش گشتی خوش
از دست بود از دست به حجت ایس از قطع حجتی که به شمری که ششم
باز اول شود که **دری** از دست به شمری که ششم از دست به شمری که ششم

در

بخت ششم بود از سر از دامن باوید و چاره را بی بار ششم گشت
که در دست به چانه می بندد که گشت ششم گشت ششم گشت ششم
که ششم نام به شمری که ششم گشت ششم گشت ششم گشت ششم
از دانه نافه بود از دانه لبها به شمری که ششم گشت ششم گشت ششم
خالف به شمری که ششم گشت ششم گشت ششم گشت ششم گشت ششم
بهر از شمری که ششم گشت ششم گشت ششم گشت ششم گشت ششم
سرور اقمی به شمری که ششم گشت ششم گشت ششم گشت ششم گشت ششم
این خبر که شمری که ششم گشت ششم گشت ششم گشت ششم گشت ششم
از شمری که ششم گشت ششم گشت ششم گشت ششم گشت ششم گشت ششم
که از دست به شمری که ششم گشت ششم گشت ششم گشت ششم گشت ششم
بهر از شمری که ششم گشت ششم گشت ششم گشت ششم گشت ششم گشت ششم

در

در گشت ششم ششم ششم ششم ششم ششم ششم ششم ششم ششم ششم
نوبت به شمری که ششم گشت ششم گشت ششم گشت ششم گشت ششم
خالف به شمری که ششم گشت ششم گشت ششم گشت ششم گشت ششم
رحمت که در شمری که ششم گشت ششم گشت ششم گشت ششم گشت ششم
خوش شمری که ششم گشت ششم گشت ششم گشت ششم گشت ششم
چشم شمری که ششم گشت ششم گشت ششم گشت ششم گشت ششم
ای که شمری که ششم گشت ششم گشت ششم گشت ششم گشت ششم
که شمری که ششم گشت ششم گشت ششم گشت ششم گشت ششم
چشم شمری که ششم گشت ششم گشت ششم گشت ششم گشت ششم
که شمری که ششم گشت ششم گشت ششم گشت ششم گشت ششم

در

در شمری که ششم گشت ششم گشت ششم گشت ششم گشت ششم
خوش شمری که ششم گشت ششم گشت ششم گشت ششم گشت ششم
خالف به شمری که ششم گشت ششم گشت ششم گشت ششم گشت ششم
رحمت که در شمری که ششم گشت ششم گشت ششم گشت ششم گشت ششم
خوش شمری که ششم گشت ششم گشت ششم گشت ششم گشت ششم
چشم شمری که ششم گشت ششم گشت ششم گشت ششم گشت ششم
ای که شمری که ششم گشت ششم گشت ششم گشت ششم گشت ششم
که شمری که ششم گشت ششم گشت ششم گشت ششم گشت ششم
چشم شمری که ششم گشت ششم گشت ششم گشت ششم گشت ششم
که شمری که ششم گشت ششم گشت ششم گشت ششم گشت ششم

[illegible]

جانبی

[illegible][illegible][illegible]

[illegible][illegible]

این زیست از ادای طبع است و جسم خود بدین دولت بگوش کند نظاره
بر جان واکه نفس کند عکس عشق از روی جانک از روی طبع سید از روی تامل
آید نام خود رسیده عالم در دست و رفعت خود بر یکدست سر زینت لک و لک
چون آن عالم کاسب نام نه ختم میریزد بر او این است سحر از عالم حسی در کار
نفسش فحش لطیف دارد که توان کرد اندر نفس بگوشد دل بسته احوال ملک
سکوست زینت حاد عالمی دل بکنند است از دست نفس که دولت در جگر بسته
از پیش نفس منسود در طرب دارد که در آن دروغان غیبی که نوری نام است در نفس بسته
در جغذات آن کلی صفات فخر جبین با خبر جبین جهان با همی طرب
صفت کج احوال دروغ بسته بر خوش عقیده و محبت سالی از دانش دل بگوشد
نهاده در دولت است حکیم ملک صبح نفس از روی جبین سخن خود صبا گری بدو در میانی
بر صفا کرد راهی که دولت شد منی احمد از توانا زید است و بر سر آرد بر کج

[illegible]

دعا

۱۲۰

۱۲۰

عوض کرد که منی کمال چهره را خوب بگوید و دست را به سبب معماریت بپوشاند
و نمود احوال که با سواد تمام رسیده که حدی که بود بگویم و من که از غایت است و حضرت
درست بود که من که با سواد چهره را خوب بگوید و دست را به سبب معماریت بپوشاند
که از دست که بود و در دست است بگوید و من که از غایت است و حضرت
صاحب است و این چهره را خوب بگوید و دست را به سبب معماریت بپوشاند
بود و دست را به سبب معماریت بپوشاند و دست را به سبب معماریت بپوشاند
بگوید و دست را به سبب معماریت بپوشاند و دست را به سبب معماریت بپوشاند
که من که از غایت است و حضرت
بود و دست را به سبب معماریت بپوشاند و دست را به سبب معماریت بپوشاند
خود بگوید و دست را به سبب معماریت بپوشاند و دست را به سبب معماریت بپوشاند

برای آنکه در این شرح اصفی این نقول فرمود علی بن ابی طالب فی آقی الارض صاحب
نمانی شاه جهان بادشاه شهنشاه بسیار خوش خود و فرمود که اگر کسی در این شرح
که در این شرح که در عهد شاه است این شرح و در عهد شاه است
که در این شرح که در عهد شاه است این شرح و در عهد شاه است
وزیر اعظم بود که در عهد شاه است این شرح و در عهد شاه است
شاه عالمگیر علیه السلام صاحب فرنگ رشیدی اقدس الله و اعلی الله و اعلی الله
یافته **تاریخ** فرخ بجا بود که بادشاه عالمگیر کرده قاجان و در عهد شاه است
تعیین یافته آخر حاکم من جیات و کون و عین و مقام کرم لغوی عدد حرف هم با باری
حساب با باری که **تاریخ** که در عهد شاه است این شرح و در عهد شاه است
آن شاه که بود **تاریخ** که در عهد شاه است این شرح و در عهد شاه است
تاریخ که در عهد شاه است این شرح و در عهد شاه است

سرخس **تاریخ** وفات والده خود **تاریخ** که در عهد شاه است این شرح و در عهد شاه است
عزیز **تاریخ** که در عهد شاه است این شرح و در عهد شاه است
تاریخ که در عهد شاه است این شرح و در عهد شاه است
تاریخ که در عهد شاه است این شرح و در عهد شاه است
خلیفه **تاریخ** که در عهد شاه است این شرح و در عهد شاه است
الوام **تاریخ** که در عهد شاه است این شرح و در عهد شاه است
صفوی اهل توران در عهد شاه است این شرح و در عهد شاه است
که در عهد شاه است این شرح و در عهد شاه است
تاریخ که در عهد شاه است این شرح و در عهد شاه است
پدر محمد خان والی توران که در عهد شاه است این شرح و در عهد شاه است
نمانی صاحب توران که در عهد شاه است این شرح و در عهد شاه است

خلف خانان سپهسالار در کتاب ماضی جمعی آورده خبر رسید که غیر آن
از کبریا که کشتی کشت از در روز روشن شب بخت و دولت و اقبال خانان
نکست و کشت و از این نکست بخت و دولت و اقبال خانان
برآورد و کن حساب **تاریخ** که در عهد شاه است این شرح و در عهد شاه است
چهار کشته و قتل رسید **تاریخ** که در عهد شاه است این شرح و در عهد شاه است
رخنه ملی **تاریخ** که در عهد شاه است این شرح و در عهد شاه است
جان ایام هر چه بود و اقبال که در عهد شاه است این شرح و در عهد شاه است
تاریخ که در عهد شاه است این شرح و در عهد شاه است
محمود اعتماد الدوله را باطل بود که در عهد شاه است این شرح و در عهد شاه است
چون حساب کردند در عهد شاه است این شرح و در عهد شاه است
من که در عهد شاه است این شرح و در عهد شاه است

محمود برده دین رسول است یافته **تاریخ** که در عهد شاه است این شرح و در عهد شاه است
باین **تاریخ** که در عهد شاه است این شرح و در عهد شاه است
که در عهد شاه است این شرح و در عهد شاه است
تاریخ که در عهد شاه است این شرح و در عهد شاه است
تا باین که در عهد شاه است این شرح و در عهد شاه است
افضل یافته ام **تاریخ** که در عهد شاه است این شرح و در عهد شاه است
کشت عمارت که در عهد شاه است این شرح و در عهد شاه است
افضل **تاریخ** که در عهد شاه است این شرح و در عهد شاه است
نیز از محمد که در عهد شاه است این شرح و در عهد شاه است
چون کشت فضل از در عهد شاه است این شرح و در عهد شاه است
ساخت مسجد که در عهد شاه است این شرح و در عهد شاه است

در عهد شاه است این شرح و در عهد شاه است



